

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در مبحث تعارض در کلمات اصولیین خیلی متاخر ما قبل از این که وارد بحث تعارض بشوند تزامم را و مرجحات باب تزامم را به تعبیر بعضی هایشان متعرض شدند و عرض کردیم تقریباً معروف ترین مبنا در این جهت این است که تعارض تنافی دو دلیل به لحاظ مقام جعل و تشریع است و تزامم تنافی به لحاظ مقام امتثال است و مخصوصاً تدریجاً این تفکر که مقام امتثال بالکل از مقام جعل جداست، مقام امتثال منحصر در اختیار عبد است و خصوصیات مکلف آن می آید طبق خصوصیات که دارد مقام امتثال را انجام می دهد و اصولاً مقام جعل ناظر به مقام امتثال نیست، این خصوصیات خود عبد، آن کیفیتی است که ایشان می خواهد انجام بدهد و لذا فارق اساسی بین بحث تزامم و بحث تعارض را در این جهت گرفتند مثلاً در مقام امتثال اطلاق دارد مثل اقم الصلوة و ازل النجاسة لکن مکلف الان که می خواهد جمع بکند فعلاً مبتلا به مشکل خورده که اگر ازاله نجاست بکند صلوة نمی شود، صلوة باشد آن نمی شود و این بحث را مطرح کردند که مقام امتثال چون ربطی به مقام جعل ندارد، تشریع ندارد آن تشریع به حال خودش اطلاقش می ماند، ازل النجاسة هم مطلق است و اقم الصلوة هم مطلق است، این تصور کلی ای بود که مطرح شد و عرض کردیم مثل مرحوم نائینی و دیگران و تقریباً تا آن جایی که من می دانم متعارف مکتب اصولی جدید در شیعه در باب تزامم همین است و لذا مرجحاتی را هم که ذکر کردند برای این که یکی از این دو حکم را ترجیح بدهند و به قول مرحوم آقاضیا مرجحات سندی مثل وثاقت راوی مثلاً دلیل ازل النجاسة را با دلیل اقم الصلوة نگاه بکنند، حالا اقم الصلوة که آیا اگر فرض کنید دلیل روایی باشد، این را بررسی بکنند و نسبت بین دو دلیل را حساب بکنند این نیست، در این جا نسبت بین دو حکم را حساب می کنند، یکی وجوب ازاله و یکی هم وجوب نماز و طبعاً مکلف حسب شواهد موجود ترجیح می دهد که این با آن است و عرض کردیم مرحوم آقاضیا اشکال کلی داشتند که این مسئله با آن مطالبی که در باب شرطیت قدرت گفتند نمی سازد و لذا ایشان باب تزامم را به باب اغراض گرفت نه

باب قدرت یعنی ما می دانیم غرض مولی موجود است لکن مثلا به حکم عقل باید این غرض را تحصیل بکنیم، ایشان مرجحات تعبیر نکردند، به قول خودشان نتایج باب تزاحم به جای تعبیر به مرجحات یعنی این غرض را مثلا ما باید اغراض مولی را تامین بکنیم اگر یکی موسع است و یکی مضیق است اول مضیق بعد موسع تا غرض مولی حاصل بشود، ایشان از این راه مرحوم آقای آقا ضیاء وارد شده، البته عرض کردم آنی که فعلا در حوزه های ما مشهورتر است همان تعبیری است که مرحوم نائینی فرمودند که به مقام امتثال باشد.

بعد توضیحاتی راجع به کل مسئله سابقا عرض شد، گفتیم بعضی از مقدمات ابتدائا مطرح بشود بعد برسیم به اصل مطلب، نصف مقدماتش اول بحث قدرت بود و دخالت قدرت در باب تکلیف، عرض کردیم در اعتباری که شخص می کند، مولی می کند بدون شک قدرت دخیل است، در این جای شبهه نیست، اگر فرض کنید به فرزند خودش بگوید که مثلا برو نان بخر در ظرف دو دقیقه و رفتن تا نانوائی و برگشتن نیم ساعت طول می کشد خب این بلا اشکال غیر مقدور است و تکلیف غیر مقدور اصولا قبیح است، نمی شود این را انکار کرد، این محل بحث نیست، این بحثی هم که ما مطرح کردیم که آیا قدرت دخیل شرط است یا عجز عذر است؟ این در این جور جاها نیست، قطعاً قدرت دخیل است، در این که جای بحث ندارد که، عجز عذر نیست، اصولا بخواهد تکلیف بکند به کاری که مقدور او نیست حالا غیر از این که و عرض کردیم درجات عدم مقدوریت به مناسبت لا یتطاق را سابقا متعرض شدیم اصولا چنین تکلیفی، چنین اعتباری، اعتبار قانونی به اصطلاح قبیح است، چنین اعتبار تکلیفی قبیح است.

إنما الکلام بحثی را که آقایان مطرح کردند در خطابات شرعی است، آن بحث در آن جاست مثلا یا ایها الذین آمنوا إلی قمتم إلی الصلوة فاغسلوا وجوهکم، کسی که امکان غسل وجه برای او نیست، نمی تواند غسل وجه بکند، بحث در این بوده که آیا این خطاب او را شامل نمی شود؟ اصلا خطاب ندارد، یا نه خطاب اصلا لازم به افراد نیست، اصولا نظر به افراد ندارد، این توانایی غسل ندارد آن ندارد، این قدرت دارد آن اصلا ناظر نیست، خطاب رفته روی عنوان مومنین که وظیفه شان در وضو غسل وجه است، مراد از

.....
خطاب این است، فاغسلوا وجوهکم، نهایت این شخص اگر توانایی نداشت معذور است، این مراد آقایان این که قدرت دخیل است یا عجز عذر است

پرسش: یعنی قضیه حقیقه است

آیت الله مددی: به تعبیری قضیه حقیقه یا اصلا بگوئیم نظر به افراد ندارد، چون در قضیه حقیقه به قول مرحوم نائینی افراد مطلقا چه افراد موجود و چه افراد مقدر، بگوئیم این اصلا نظر به افراد هم ندارد، این حکم قانونی است، قانون نظر به افراد ندارد، نظر به عنوان مکلف دارد، کاری به فرد ندارد مثلا در میان جامعه اسلامی در این شهر صد هزار نفر هستند، نود هزار نفرشان می توانند غسل وجه بکنند ده هزار نفرشان، اصلا کار ندارد کی می تواند غسل وجه بکند و کی نمی تواند، آن نظرش روی مکلف است، مکلف وظیفه اش غسل وجه است، حالا اگر این شخص عاجز بود معذور است نه این که خطاب منحل می شود پس این که ما الان گاهی مطرح کردیم سابقا که آیا قدرت شرط است یا عجز عذر است این مراد ما در خطابات شرعی مراد آن است و إلا در خطاب فردی بدون شک قدرت دخیل است نه این که عجز عذر است، شخصی که عاجز است بهش بگوئید این کار را انجام بده خب نمی تواند انجام بدهد، آن در آن بحثی نیست، آن جا قدرت دخیل است و لذا هم عرض کردیم بین عامه مشهور بین اصولیین، قدرت را جز شرائط تکلیف گرفتند مثل عقل و بلوغ و علم هم گرفتند که حالا ما در علم مخالفت کردیم، آقاضیا هم از این راه وارد شدند، لکن این بحث سر این قسمت نیست، در حقیقت لب بحث سر خطابات است، آیا خطابات شرعی عاجز را شامل می شود یعنی اصلا نظر دارد به افراد؟ حالا این عاجز است به قول ایشان قضیه حقیقه، نظر به افراد دارد ولو به افراد مقدر یا اصلا نظر به افراد ندارد؟ آن کار به افراد ندارد، آن می گوید مکلف وظیفه اش این است که قبل از نماز وضو بگیرد، وضو هم غسل وجه است، آن نظرش به این است، حالا فرض کنید از این جمعیت اسلامی ده درصدش توانایی وضو ندارد، خب طبیعتا معذور می شود، بحث سر این بود که یک تصور این بود که خطاب منحل می شود، اگر خطاب منحل شد خطاب مثل یا ایها الذین آمنوا کانما این جور است که زید اغسل وجهک، عمرو، این طوری، خب اگر زید توانایی غسل وجه ندارد دیگه خطاب به او نمی شود پس این هایی که گفتند قدرت دخیل است مرادشان در

.....

خطابات شرعی انحلال قائل بشویم، اگر انحلال قائل شدیم آن وقت می گویند قدرت دخیل است، اگر انحلال قائل نشدیم آن وقت می گویند عجز عذر است، نکته فنی شرطی که مرحوم آقاضیا گرفتند بحث شرطیت قدرت نیست، قدرت در خود تکلیف در تکالیف فردی قطعاً قدرت دخیل است و قطعاً هم عذر، عجز یعنی عجز عذر نیست، اصلاً قدرت ندارد، نه این که حالا ایشان

پرسش: ثمره اش در باب قضا است یعنی اگر تکلیف اصلاً نبود قضا نیست یا اگر تکلیف بود عذر داشت بعد که عذرش برطرف شد

آیت الله مددی: ثمره اش را در این گرفتند که تکلیف به جای خودش موجود است ولو ایشان عاجز باشد مثلاً در باب ازل النجاسة و اقم الصلوة تکلیف اقم الصلوة هست، نهایت ایشان می خواهند ازاله نجاست بکنند معذورند نماز بخوانند، نهایتش این می شود چون می خواهد کار دیگه انجام بدهد اما این معنایش این نیست که اقم الصلوة و لذا اگر نکرد، ازاله نجاست نکرد یکی از راه هایش این است که نمازش درست است چون اقم الصلوة هست، یکی از راه هایی که می گفتند نماز درست است، روشن شد؟ چون این بحث را خوب دقت بفرمایید یکی این که بحثی که می کنیم یکی این که وظیفه ایشان چیست، حالا من این را مقدمه عرض بکنم، البته این را که مقدمه قرار می دهیم بهتر بود لکن چون موجز است بین پراتنز، این جا دو بحث اساسی مطرح است یکی این که وظیفه ایشان چیست، این ها می گفتند وظیفه ایشان مابین ازاله و نماز است، هر دو هست، هر دو خطاب هست، این کسانی که هر دو را، فوقش عقل حکم می کند که شما اهم را انجام بدهد که ازاله باشد یا مخیر است، این یک تصور.

یک تصور دیگه این بود که اصلاً وظیفه اش این است که ازاله بکند، اصلاً نماز تکلیف ندارد، یک بحث، بحث دیگه این بود که بر فرض این کار را نکرد نماز خواند نمازش درست است یا نه؟ آن هایی که می آمدند می گفتند تکلیف ندارد می گفتند نمازش باطل است چون امر ندارد یا نهی دارد مثلاً، اضافه بر آن، امر به شیء مقتضی نهی از ضد است، آن ها هم که می گفتند خطاب محفوظ است خطاب اقم الصلوة محفوظ است نمازش درست است، معتقدند نماز درست است ولو تکلیفش اساساً این بود ازاله بکند، مثال این مطلب را در همین مثالی که دیروز روایتی را که خواندیم که غسل جنابت با غسل میت، جنبی هست و میتی، امام می فرماید که آن

آب را صرف غسل جنابت بکند فإن غسل الجنابة فريضة، خب یک بحث این است که وظیفه این آقا چیست، آب را شرعا می تواند باهاش میت را بشورد یا نه؟ بگوییم امام فرمود نه، حتما باید غسل جنابت بکند، حق ندارد میت را با این آب بشوید.

بحث دوم حالا این کار را کرد، میت را با این آب شست و غسل جنابت هم نکرد طبعا برای جنابت که باید تیمم بکند، این که واضح است، فرض کنید که آب را ریخت، این که باید تیمم بکند، إنما الکلام این میت غسلش درست است یا اضافه بر او باید تیمم هم بهش بدهد چون وقتی در روایت می فرماید که باید جنب غسل بکند معنایش این است که تیمم، یعنی وظیفه میت تیمم است، خوب دقت بکنید، وظیفه میت تیمم است نه این که چون آب صرف غسل جنابت شد تیمم، حالا از وظیفه اش، حالا اگر آب را صرف میت کرد معذک باید تیمم بدهد، روشن شد چی می خواهیم بگوییم؟ این مسئله را خوب دقت بکنید و لذا در مثل همین مسئله صوم هم در سفر اگر روزه گرفت خب اهل سنت حرفشان این است که ایشان باید قضا بکند اما حالا گرفت، بالاخره سخت بود در سفر روزه را گرفت حالا که گرفت این روزه درست است، دیگه احتیاج به غذا ندارد، در علمای ما و در روایات ما مسئله جور دیگری مطرح است، آن مسئله این است که در قرآن نگفته مسافر اگر روزه نگرفت قضا بکند، تعبیر قضا ندارد. آیه این طور است و من کان منکم مریضا أو علی سفر فعدة من ایام اخر، نگفت قضا، عدة، این در ماه رمضان نگرفت خارج ماه رمضان، عدة من ایام اخر، و لذا اصولا در ماه رمضان ایشان تکلیف به روزه ندارد، روزه هم گرفت تکلیف ندارد، امساک کرده، خوب دقت بکنید، نگفت فعلیه القضاء، اگر می گفت علیه القضاء یعنی روزه فوت شده قضاء بکند، خوب دقت بکنید، فرق بین این دو تا را، و لذا شاید تعجب بکنید عده ای از اهل سنت دارند که من کان منکم مریضا أو علی سفر فافطر علیه، یک افطر را گرفتند.

پرسش: در غیر وقت است دیگه

آیت الله مددی: نگفته قضاء، گفته عدة من ایام اخر، فمن شهد منکم الشهر فلیصمه، هر کسی ماه رمضان را درک بکند، حالا شهد چون به لحاظ سفر هم هست احتمالا مسافر نباشد، حاضر باشد، فلیصمه، و من کان مریضا أو علی سفر، فعدة، نگفت قضا، اصلا وظیفه این این است که در ماه رمضان، اگر ماه رمضان را درک کرد و مسافر بود چند روز بعد از ماه رمضان، عده یعنی به مقداری که در ماه

.....
رمضان ایشان، خوب دقت کردید؟ سفر برود یا مریض بود لذا در بعضی عبارات اهل سنت آمده فافطر، یکی از اشکالات علمای شیعه هم این بود که چرا شما فافطر را در آیه مبارکه اضافه کردید، در آیه که فافطر ندارد که، خوب تامل و دقت بکنید.

ظاهر آیه مبارکه این است که اصولاً وظیفه کسی که مسافر یا مریض است خارج ماه رمضان است، اصلاً وظیفه اش این است، حالا در ماه رمضان گرفت خب بیخود گرفت، امساک کرده، خوب تامل بکنید! فمن شهد منكم الشهر فليصمه، به نظرم در روایتی هم دارد ما ابینها، یک روایتی دارندگاه بکنید در ذیل این آیه مبارکه، امام می فرماید آیه خیلی واضح است، ما ابینها و من كان مريضاً أو على سفرٍ فعدة من ايام و لذا این را هی گفتند اصل عدم اضمار است، این نکته اش این بود، این ها می آمدند یک چیزی را اضافه می کردند فافطر، خب فافطر را از کجا آوردید؟ ظاهر آیه خوب تامل بکنید!

پرسش: لوازم قهری می شود

آیت الله مددی: لوازم قهریش چیست؟ وقتی دلیل آمده لفظ آمده لوازم قهری چیست؟

قضا نیست و لذا در باب مثلاً کسی که ماه رمضان مثلاً داشته روزه می گرفته و خوابش برده یا فراموش کرده یا عمدا نخورده این قضاست، این عده من ايام اخر نیست

پرسش: اگر ماه مبارک از دنیا رفت آن پرسش این پانزده روز را تکلیف ندارد، سفر بوده

آیت الله مددی: ندارد دیگه خب

بله حتی سفر هم به مرضش ماه رمضان تا، چون عده من ايام اخر هم در حقیقت لبّا این جور، به تعبیر ایشان لوازم قهریش یعنی تا تکلیف بعدی ماه رمضان، عده من ايام اخر و لذا اگر مرضش طول کشید به ماه رمضان بعدی این از مریض خارج می شود حکم مطبق پیدا می کند، کفاره باید بدهد، فدیة باید بدهد، این مرضش هم اگر طول کشید این آن حکم مریض را ندارد، این باید فدیة بدهد، این مرضی که از این ماه رمضان، این عده من ايام اخر را هم ایشان، اخر هم ظاهراً مطلق نیست، اخر تا ماه رمضان بعدی، این ها فوائدها چون جایی ذکر نمی شود حالا این جا به یک مناسبت عرض کردم.

.....

خوب دقت بکنید، فعدة من ايام اخر مفهومش قضا نیست که بگویند من در سفر روزه گرفتم پس دیگره قضا ندارد، مفهومش قضا نیست، ظاهر آیه مبارکه این طور است، کسی که شهد الشهر این وظیفه اش روزه است، کسی که مسافر یا مریض است وظیفه اش خارج ماه رمضان است

پرسش: ادائاً یا قضائاً؟

آیت الله مددی: وظیفه اش این است، ادائاً است، قضائاً نیست که، وظیفه اش این است دیگره

پرسش: ادائاً وقت دارد

آیت الله مددی: وقتش تا ماه رمضان بعدی که اگر این مرض طول کشید دیگره مریض هم برایش صدق چون ظاهر مجموع دو آیه سه حالت است، انسان سالمی که مسافر نیست، این وظیفه اش روزه ماه رمضان است، انسانی که مریض است وظیفه اش این است که در خارج ماه رمضان روزه بگیرد، انسانی که مطیق است و علی الذین یطیقونه فدیة، انسانی که مطیق است، مطیق کسی است که اگر بخواهد روزه بگیرد از بین نمی رود اما نیروی او تمام می شود، مشقت به قول ایشان، نه مشقت عادی، اصلاً بیهوش می افتد، نیروی او تمام می شود، توانائی او از بین می رود نه این که می میرد، نه، نیروی او تمام می شود، این را اصطلاحاً مطیق می گویند، مطیق هم باید فدیة بدهد، فدیة هم در لغت عرب به معنای بدل است، فدا یعنی بدلش داد، این که الان می گویند مثلاً کسی که این طوری است مثلاً شیخ و شیخ کفاره، کفاره نیست چون کفاره اصولاً جایی است که گناه باشد، این گناه نکرده که کفاره بدهد، یا اسمش را گذاشتند کفاره صغری، کفاره کوچک، این اصلاً کفاره نیست که حالا صغری و کبری توش باشد، به تعبیر خود قرآن فدیة است، بدل روزه بدلش پول بدهد، قضا بدهد، فدیة غیر از کفاره است، ما از این تسامحات چون زیاد داریم هی باید گاهگاهی به یک مناسبت هایی بعضی از این تسامحات را هم توضیح بدهیم

پس انسان سالمی که در ماه رمضان بوده وظیفه اش اساساً روزه است، انسانی که مریض بوده وظیفه اش اساساً خارج ماه رمضان است نه قضا، قضا نیست، تعبیر به قضا نیست اشتباه نشود، این چون در موارد دیگر در روایات قضا آمده خیال کردند این هم قضاست،

البته اهل سنت که قضا گرفتند و لذا این قید را آوردند فمن كان مریضا او علی سفر فافطر فعدة، این فافطر را از کجا اضافه کردید؟

اگر افطر نبود دیگه خارج ماه رمضان نمی خواهد بگیرد

پرسش: یعنی خطاب بوده تخصیص خورده؟ چیست؟ خطاب دارد؟

آیت الله مددی: تخصیص نخورده، وظیفه است، وظیفه این آقا این، وظیفه مریض خارج ماه رمضان، وظیفه مطیق هم فدیة، این سه تا وظیفه است

پرسش: الان این مخاطب این حکم هست خب مخاطب حکم نیست

آیت الله مددی: خود آیه می گوید فعدة من ایام اخر

پرسش: نه خب حالا این جا اما در صلوة

آیت الله مددی: تمام بحث مثل همان است، فرق نمی کند، تمام این بحث هایی را که ما الان داریم انجام می دهیم مال همین است که

آیا مخاطب هست؟ شما حالا این مثال روزه را فعلا نگه بدارید تا بعد برسیم، دقت کردید چی شد؟

و لذا اگر ما باشیم و لذا اگر مرضش تا ماه رمضان دیگه هم طول کشید دیگه حکم به مریض ندارد حکم مطیق دارد، تبدیل به فدیة

می شود، این عدة من ایام اخر کانما ایام اخر ما بین رمضانین، اگر ما بین رمضانین هم تمکن پیدا نکرد فرض کن مرض قند دارد که

نمی تواند، این وظیفه اش می شود مطیق، این دیگه خارج ماه رمضان نمی خواهد روزه بگیرد، تبدیل می شود به فدیة، نه کفاره، فدیة

تبدیل به بدل، الان در دنیای عرب بدل می آید، یک بدلی باید، اصلا فداء در لغت عربی فداء یعنی آن را به جای آن قرار داد، در

خود

پرسش: اگر امید خوب شدنش نباشه دیگه

آیت الله مددی: نه تا ماه رمضان دیگه خوب نشد، آن یکی دیگه است باز، پیرزن و پیرمرد را دیگه صبر نمی کنند ماه رمضان، آن

وظیفه اش فدیة است، کسی که مریض است اما این مرض طول کشید عادتاً باید دوماهه خوب می شد نشد، حالا به هم خورد

پرسش: خطاب اولی شارع اصلا مریض را در بر نگرفته

آیت الله مددی: ابداء، اصلا نگرفته

پرسش: شامل همه می شود، خطاب در حقش منجز نیست

آیت الله مددی: کی گفت؟ این خلاف ظاهر است که، بحث کفار را هم فرض کنید قبول نمی کنیم، حالا بحث کفار هم، بحث کفار هم فرض کنید قبول نمی کنیم، آن بحث کفار را هم حاش بکنید قبول نکنیم، آن بحث کفار را چرا مطرح می کنید؟ ما الان دلیل لفظی داریم، بحث کفار یا بگوییم خطابات یا ایها الذین آمنوا شامل من نمی شود، اصلا روایت هم داریم در کفار و لذا مثل صاحب حدائق که اخباری است کفار را مکلف به فروع نمی داند.

بعد عرض کردم دیگه حالا، از بحث خیلی خارج نشویم چون این بحث یک مقداری ریشه دار است مجبوریم ریشه هایش را بررسی بکنیم پس خوب دقت بفرمایید آن بحث اساسی در این جا مراد از قدرت این است یعنی مراد این است که این لفظی را که به عنوان عام یعنی لفظ مطلق خطابی که آمده آیا این خطاب منحل می شود عاجز را شامل نمی شود، یا بگوییم فوقش اگر عاجز هم شامل شد آن جایی که عجز اتفاقی است نه عجز واقعی چون مبتلا شده به یک معارضی، به یک مزاحمی، این عجز دیگه تاثیرگذار نیست، این خطابی که از اقم الصلوة نسبت به این موردی که ازاله نجاست هم هست این خطاب محفوظ است یا قدرت کلا دخیل نیست یا لا اقل در این جا چون این جا عجز در مقام جمع است نه عجز به خود متعلق، بگوییم جایی که عجز از مقام جمع باشد این تقیید خطاب نمی کند، البته آقاضیا که رد کرده چون قبول کرد که مطلقا تقیید می کند خطاب را، مرحوم آقاضیا،

یا بگوییم خطاب مطلق است مطلقا حتی اگر عجز بر متعلق باشد کما این که مبنای کسانی است که اخیرا اصطلاح خطابات قانونی در آوردند، این اصطلاح خطابات قانونی به این جهت که خطابات قانونی اصلا یکی از نکات خطابات قانونی این است که انحلالی نیست بله این ها آخرش بعد التی و التی قبول کردند در باب نواهی انحلالی است، در باب اوامر نیست، اگر گفت لا تشرب الخمر مراد این که منحل می شود به عدد افراد خمر و منحل می شود به عدد افراد مکلفین، این را قبول کردند آن هم به خاطر عرف و ظواهر عرفی و

این ها اما در باب اوامر این مطلب را قبول نکردند پس نکته این نیست که شرطیت قدرت، بلا اشکال قدرت در تکلیف شرط است، بحث سر آن قسمت نیست، بحث سر این قسمت که آن جایی که در تکلیف قدرت شرط است مثل تکلیف فردی که برو نان بیاور، این قطعا قدرت و جای بحث هم نیست که بگوییم عجز عذر است یا نه؟ قطعا آن جا هم بحث پیش نمی آید که عجز عذر است. بحث سر این جاست که فاغسلوا وجوهکم آیا فاغسلوا وجوهکم منحل به افراد می شود؟ خصوصا آن جایی که مزاحم است، اگر بخواهد غسل وجه بکند، این آقا مثلا عطش دارد آب احتیاج دارد، عاجز است، این ها هم مشهور بین اصولیین است که خود نائینی هم از این هاست، ظاهرا آقای خوئی، عرض کردم آقای خوئی یک مورد ظاهرا ایشان مخالفت کرد، خود آقای خوئی هم جز این هاست که این ها قائل به انحلالند یعنی این تکلیف فاغسلوا وجوهکم منحل می شود حتی جایی که عجز اتفاقی است، آقاضیا که خواندیم عبارت آقاضیا که تصریح هم داشت دیگه، آن ها هم مرادشان همین است، آن ها هم مکرر، عرض کردم نائینی در جلد اول دارد که در مثل ازاله نجاست و مثل صلوة اگر محالا فرض کردیم هر دو را انجام داد یک امثال بیشتر نشده چون یک تکلیف بیشتر نیست لذا آقاضیا اشکال می کند که با این مبانی نمی سازد، تزاحم با این مبانی نمی سازد

این راجع به این مطلب اول و عرض کردیم انصاف قصه، اگر بخواهیم انصاف بدهیم اگر خطابات شرعی را در محیط عبد و مولا معنا بکنیم باید انحلالی بشویم، انصافش انحلالی است، همان حرفی است که نائینی می فرماید، اصولا در محیط عبد و مولا خطاب به جمع منحل می شود کانما خطاب کرده به عده ای از بردگان، عبد خودش، مثل به صد نفر بگویید بروید نان بخرید، این به صد نفر بگویید هر کدام یکی یکی، حالا یکی عذری برایش پیش آمد، آن قدرت ندارد، انصافش اگر ما باشیم و عرض کردیم انصاف قصه به اصطلاح در مجموعه ظواهر آیات و روایات محیط، محیط عبد و مولاست یعنی نمی شود انکار کرد، احتمال این که ادبیات، ادبیات عبد و مولا باشد این جای خیلی اشکال نیست به نظر من یعنی همین طور که مرحوم نائینی و بزرگان اصحاب مرحوم نائینی و دیگران انحلال فهمیدند انصافا با محیط اجتماعی این انسب است لکن کلام فقط این است که ما کرارا عرض کردیم روح خطابات شرعی روح خطابات قانونی است یعنی روح قانون است، روح روح قانون است، ادبیات چون در محیط خاصی است ظاهر این ادبیات، ادبیات عبد

و مولاست، روح روح قانون است، حالا ممکن است بگوییم که شارع مقدس که بحث قانون را مطرح کرده ولو ادبیات عبد و مولی را بکار برده لکن این ادبیات متأثر به آن روح می شود، این را هم باید بر اساس خطابات قانونی تفسیر بکنیم، یعنی یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم این را هم بر اساس خطاب قانونی معنا بکنیم انحلال نمی شود، جای انحلال نیست، همین حرف آقایانی است که خطابات قانونی را مطرح می کنند و اگر بگوییم نه محیط، جامعه، جامعه عبد و مولی است لذا این ادبیات هم شکل همان جامعه عبد و مولی را می گیرد، ادبیات که ادبیات عبد و مولی است، اگر ادبیات عبد و مولی باشد طبعاً مناسب با او انحلال است

پرسش: ما با ادبیات سر و کار داریم، چطور از ادبیاتی که مال عبد و مولاست به روح می توانیم برسیم؟

آیت الله مددی: می گوییم روح اثر بکند همچنان که شارع مقدس می خواهد رابطه خودش را با عامه مردم بر اساس قانون تنظیم بکند یعنی بر اساس یک امری که فی نفسه دارای ارزش است نه رابطه با خدا، نه، مثلاً این مطلبی است که برای نظم جامعه، و پیشرفت جامعه، آیه مبارکه و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون، برای این که آن جامعه اعلی را تصویر بکند نه این که تصور بکنیم به قول آقایان آیا لا ضرر در امور اجتماعی می آید، من عرض کردم آوردن لا ضرر در امور اجتماعی این حداقلی برای جامعه است، این خلاف ظاهر آیات است، و لا تهنوا خصوصاً به خطاب جمع است و لا تحزنوا و انتم الاعلون، انتم یعنی جامعه اسلامی در طول تاریخ نه این که حالا مثلاً مخاطب پیغمبر در زمان پیغمبر، این که مراد نیست.

علی ای حال با مجموعه شواهدی که اقامه کردیم که فعلاً جایش این جا نیست عرض کردیم انصافاً روح احکام شریعت روحش روح قانونی است یعنی آن چیزی را که بشر بعد ها به عنوان قانون تشخیص داد فقط عرض کردیم بعضی نکاتش با قانون نمی سازد، یکیش این است که در روح شریعت ولایت هست، در قانون نیست مثلاً در قانون یکی از اساسی ترین کار هایش این بود که جنبه ولایت را بردارند اما در شریعت مقدسه ولایت اساس کار است، نه این که بردارند.

پرسش: مولویت هست؟

آیت الله مددی: مولویت هست، ولایت هست، إنما ولیکم الله و رسوله إلى آخره، حالا فعلا وارد آن نمی شویم، فعلا به عنوان اصل موضوعی قبول بکنیم.

علی ای حال خلاصه مطلب این است و لذا به ذهن این حقیر صاحب التقصیر این است که انصافا اگر قائل بشویم که شارع مقدس در آن زمان با در نظر گرفتن این که برای بشریت تا روز قیامت مطلبی آورده هم روحش مناسب با قانون است، طبیعتا ادبیاتش هم باید مناسب با ادبیات قانونی باشد، البته این ادبیات متعارف نبود، این قبول چون ادبیات متعارف عبد و مولی است، این ادبیات متعارف نبود لکن کما این که در روایات دارد که مثلا فرض کنید بعد ها در آخرالزمان چیز های دیگری می فهمند بعید نیست که بالاخره این هم یکی از نکاتی باشد که ظواهر را در آن زمان یک جور می فهمید، آن باطن حقیقیش و واقعیش همان خطاب قانونی باشد و در خطابات قانونی انصافا حق بر این است که عجز عذر است نه این که قدرت دخیل است.

پرسش: شما الان روح قانون و فضای قانون را قبول دارید اما ادبیات قانونی را هم قبول دارید، کجاش درست است؟

آیت الله مددی: من عرض کردم بر اساس فضای اجتماعی موجود ادبیات عبد و مولاست لکن بر اساس آن چه که از آیات، مجموعه آیات و روایات و شواهد فراوان در می آید روح روح قانونی است، فضا فضای قانونی است، طبیعتا این اثر می گذارد ادبیات هم قانونی می شود لکن مردم در آن زمان این را نمی فهمیدند، راست است قبول

پرسش: الان هم همین جوری است، ما عرضمان این است که چرا کار آسان تر را بخواهیم انتخاب بکنیم مثلا ادبیات قانونی را تاویل

ببریم

آیت الله مددی: تاویل نبردیم نه،

پرسش: چرا فکر می کنیم این ها تعارض دارند؟

آیت الله مددی: دو روح قانونی می شود دیگه

پرسش: نه این جوری نیست

آیت الله مددی: شما اگر انحلال بفهمید یک آثار دارد، شما اگر انحلال نفهمید آثار دیگه دارد، چه جمعی می توانیم بکنیم؟ قابل جمع

نیست

علی ای حال پس خلاصه بحث، امروز دیر هم شروع کردیم، خلاصه بحث اول این شد که آیا قدرت در خطابات شرعی دخیل است یا عجز عذر است؟ ظاهرش دومی است که عجز عذر باشد و نکته اساسیش هم که خطابات که در روایات و آیات مبارکه وارد شده این ها را خطابات قانونی بدانیم و قائل به انحلال نشویم، انحلال خلاف قاعده است.

بحث دیگری که حالا در این جا تاثیرگذار است و کمتر مورد توجه قرار گرفته، من سابقا کرارا و مرارا عرض کردم که بحثی به نام این که آیا احکام متعلقند به طبائع یا متعلقند به افراد؟ به افراد تعلق، این را آقایان مطرح کردند و دیگه حالا اگر بخواهیم که توضیحش نمی توانم بدهم، خیلی هم آقایان در حیث و بیث واقع شدند آقایان متاخر ما که این معنای این بحث اصلا چیست، چون بلاشکال تکلیف به چیزی می خورد که نیست و فرد فردیتش قوام به بودنش است، به وجود است خب، اصلا معقول نیست که تکلیف به فرد بخورد. چرا این معنا را مطرح کردند و مرادشان از این بحث چیست؟ من چند بار این مطلب را توضیح دادم، عرض کردیم این آقایان صحبت هایی کردند که خیلی صحبت شده، حالا یکی یکی بخواهیم بگوییم طول می کشد و این در حقیقت این بحث که آیا احکام تکالیف به طبائع خورده یا به افراد این زیربنای چهار تا بحثی است که بعد از این آوردند، یکی مبحث ضد است، یکی مبحث اجتماع امر و نهی است، یکی مبحث ملازمات است و تلازم بین امر به شیء و نهی از ضد، یکی هم امر به شیء اقتضای نهی عن ضد، این چهار بحث را در ذیل بعد از این بحث آوردند و درست هم هست، انصافا کار درستی کردند اما خب در این کتب متعارف حوزه ما ربط بین این اباحت خیلی روشن نشده، گفته نشده و عرض کردیم ظاهرا مراد جدی از آن بحث از افراد که این ها مطرح کردند فرد را به آن معنا، این نیست، اگر ما بخواهیم این بحث را به نحو قانونی و حقوقی مطرح بکنیم در حقیقت نکته فنیست این است که آیا شارع و مقنن همچنان که در مقام جعل و در مقام تشریع کار دست اوست و او جعل و تشریع می کند آیا در مقام امثال هم که به حسب ظاهر به عبد بر می گردد آیا شارع در آن جا حضور دارد یا نه؟ بحث دقیقش این است نه طبائع افراد که مطرح کردند،

.....

اصولا همین بحثی را که الان عرض کردیم که عده دیگر الان جز مسلمات گرفتند که مقام امتثال صد در صد در اختیار عبد است، این مراد کسانی بود که می گفتند اوامر به طبائع تعلق گرفته، فرد و افراد در خارج اصلا مطمح نظر مولی و شارع و مقنن نیست، کسانی که می گفتند نه به افراد تعلق گرفته می خواستند بگویند شارع تا مقام امتثال هم نظر دارد، اصلا لذا بحث مقدمه واجب این است یعنی این ها می آمدند این جور می گفتند که اگر گفت نان بخر اگر به افراد بود نظر به افراد بود یعنی شما که می خواهید نان بخرید من باب مثال، احتیاج دارد سوار ماشین بشوید، آن آقا می خواهد نان بخرد نانوائی نزدیک خودش است، آن آقا می خواهد نان بخرد تلفن باید بکند برایش بیاورند یعنی مقدمات مختلف دارد، آیا وقتی گفت نان بخر همین مقدمات هم در نظر گرفته، کما این که اگر یک مقدمه یک عملی هم ممنوع بود این در ضمن نان بخر به شما گفته آن کار را انجام نده مثلا شارع گفته شما هیچ وقت از این خیابان فلانی رد نشوید، حالا گفت نان بخر، می گویند اگر گفت نان بخر نظرش فقط روی نان خریدن است، من ممکن است از آن خیابانی که ممنوع است رد بشوم بروم نان بخرم، این نظر کسانی که روی طبیعت رفته یعنی می گویند آن می آید نان بخرد، چیکار دارد که من از چه راهی می روم و من چه کاری می کنم، این ها هیچ ارزش ندارد، آنی که می گوید امر به فرد خورده یعنی می آید این خصوصیات را هم می بیند، یعنی همراه شما می آید در مقام امتثال می گوید پسر من از این خیابان نرو نان بخر، از این خیابان برو، در حقیقت این لذا این زیربنای آن بحث شد، بحث اجتماع امر و نهی هم همین طور است، دیگه این یک مطلبی بود که خیلی لطیف است، خلاصه اش این است که آیا مقام امتثال همین طور که الان مشهور شده صد در صد در اختیار عبد است و این کار عبد است که انتخاب بکند یا نه مولی هم در مقام امتثال همراه عبد می آید، این طور نیست که این کار را بکند مثلا گفت نماز بخوان من باب مثال، حالا وارد مسجد شدی و نجاستی دیدی، مولا این جا همراه عبد هست، دیگه بهش نمی گویی این نماز را بخوان، این فرد را که امتثال است می گوید ازاله نجاست بکن بعد نماز بخوان، آنی که می گفت به فرد خورده مرادش این بود یعنی مولی همراه این هست می گوید این ازاله نجاست مهم است، مساجد من شعائر الله، شما اول، می گوید خب شما گفتید مطلقا نماز بخوان، می گوید بله گفتم مطلقا اما این مطلق من این جور نبود که من نظارت نکنم پس در این جا دو دیدگاه بود:

یک: مولا گفت نماز بخوان، کار ندارد، می خواهد ازاله باشد یا نباشد، این مطلق، این شد طبیعت

پرسش: می تواند امر را مطلق نگیرد، نهی مطلق است

آیت الله مددی: نه امر هم، فرق نمی کند

اما اگر امر خورد به طبیعت، یعنی تو نماز بخوان، چکار داری ازاله هست یا نیست، اگر امر خورد به فرد امر مراد از اوامر و خطابات متعلق به فرد است مراد نظارت مولی در مقام امر، گفت نماز بخوان، اما می آید همراه شما، می آید تا این جایی که ازاله است، این جا دیگه نمی گوید نماز بخوان، می گوید ازاله بکن، این که بحث اوامر متعلق به طبائع اند یا به افراد و بعد این چهار تا بحث را آوردند این البته آن بحث نهی در عبادات و معاملات یکمی مشکل دارد، حالا چون تصویر دیگری دارد، آن این تصور را کردند اما حالا درست نیست

پس بنابراین خوب دقت بکنید در حقیقت آن بحث اساسی ای که مطرح شده این است که آیا مقنن در مقام امتثال هم همراه مکلف هست یا نه؟ اگر همراهش باشد خب دیگه نمی گوید نماز بخوان چون خودش گفته ازاله نجاست بکن، اگر همراهش نباشد می گوید نه تو خودت برو انجام بده، این می آید می گوید نه چون مولی ازاله مهم تر است من ازاله انجام می دهم، حالا اگر ازاله انجام دادم می گوید امر اقم الصلوة هم به حال خودش محفوظ است، مراد از تعلق امر به طبائع مراد این است، اگر به طبیعت تعلق گرفت نمازش درست است، اگر به فرد تعلق گرفت مراد از فرد یعنی دانه دانه افراد صلوة را با بقیه تکالیف مولی حساب می کند، این مراد فرد است، مراد از فرد این است و إلا بلا اشکال که امر به فرد تعلق نمی گیرد، فرد یعنی چیزی که در خارج موجود است، تا موجود نشود که فرد نیست، موجود که شد امکان ندارد امر بهش تعلق بگیرد، به شیء موجود که امر تعلق نمی گیرد پس مراد از این بحث در حقیقت، روشن شد؟ من به نظرم اگر بخواهم کلمات اصحاب بیاوریم چون مطلبی که من گفتم هیچ کس نگفته، کلمات اصحاب را بیاوریم مثلاً آقای خوئی فرمودند مراد از بحث این است که کلی طبیعی در خارج موجود است یا نه؟ چه ربطی به بحث کلی طبیعی دارد.

علی ای حال و این بحث حقوقی است، بحثی است لطیف

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۱۳۹۸/۱۰/۲۸

موضوع: نزاحم و تفاوت آن با تعارض

جلسه: ۶۵

صفحه ۱۶

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين